

مفاهیم شخصیت از دیدگاه اسلام

زهرا اعلمی^۱

چکیده

بحث درباره شخصیت و اظهار نظر در این زمینه، مستلزم شناخت ماهیت انسان است؛ زیرا ابتدا باید مشخص شود که انسان از چه ساحت‌های وجودی بهره‌مند است، چه صفات و انگیزه‌هایی در وجود او نهفته است، چه کشش‌ها و غرایز و فطریاتی دارد، کدام یک از این خصوصیات او ذاتی است و به طور طبیعی در وی یافت می‌شود و کدام یک از خصوصیات او اکتسابی است. از آنجا که ارائه الگو درباره شخصیت با نگرش به متون دینی از مباحث مهم و کلیدی است، بررسی جامع آن مستلزم آن است که دست‌کم در حوزه روان‌شناسی و دین، مورد مطالعه قرار گیرد. تاکنون مطالعات جدی و قابل توجهی درباره شخصیت با نگرش به منابع دینی انجام نشده است. این فقر پژوهشی باعث شده افراد سطحی نگر با برداشت‌های ناقص و نادرست به اظهارنظرهای خامی بپردازند و آن را به دین نیز نسبت دهند. از آنجا که روش‌های تجربی از بررسی پدیده‌های غیرمادی و نامحسوس عاجزند، برای مطالعه ساحت غیرمادی انسان باید از روش‌های غیرتجربی که امکان بررسی این بُعد از انسان را فراهم می‌کند، استفاده کرد. برای بررسی مفاهیم شخصیت از بعد دینی باید از مفاهیم اساسی درباره انسان مانند نفس، روح، فطرت و قلب آگاهی داشت تا به هدفی که همان شخصیت سالم و متعادل است، برساند. مقاله حاضر به بررسی مفاهیم شخصیت از دیدگاه اسلام پرداخته است.

واژگان کلیدی: شخصیت، نفس، روح، فطرت، قلب.

۱. مقدمه

از مباحث جالب، مهم و پیچیده در روان‌شناسی موضوع شخصیت است. این موضوع از آنجا مهم است که از طریق شناخت شخصیت و تبیین آن می‌توان به صورت علمی، رفتارهای انسان را توصیف کرد، از بسیاری رفتارهای ناسازگار، کجروانه و اختلالات روانی پیشگیری و البته آنها را درمان کرد و انسان را بیشتر شناخت تا به فلسفه مهم شناخت خود، شناخت خدا و در نهایت سعادت و آرامش روحی که هدف آرمانی بشر است، رسید. از طرفی تعریف دقیقی از شخصیت که مورد اتفاق همه باشد، وجود ندارد. برخی از روان‌شناسان شخصیت را الگوهای معینی از رفتار و شیوه‌های تفکر دانسته‌اند که نحوه سازگاری شخص با محیط را تبیین می‌کند. (هیلگارد، ۱۳۷۱)

در جامعه‌شناسی «شخصیت، سازمان پویایی از عوامل مؤثر در یک فرد است که موجبات

سازگاری منحصر به فرد او را با محیط پیرامون فراهم می‌کند». (حاضری، ۱۳۷۵) شخصیت اشاره به یک واقعیت دارد و آن ساختار فعلیت یافته آدمی است که رفتار او را شکل می‌دهد. شاید آیه شریفه «قل کل یعمل علی شاکلته» (اسرا: ۸۴) که بیانگر عملکرد هر کس بر اساس ساختار شخصیتی اوست، به همین نکته اشاره دارد. شخصیت در یک معنای کلی، یعنی جنبه‌های بی‌همتا و به نسبت پایدار درونی و بیرونی منش فرد که در موقعیت‌های مختلف بر رفتار وی تأثیر می‌گذارند. هدف بعثت انبیای عظام و نزول قرآن کریم، تربیت انسان و ساخت شخصیت سالم و انسانی با تنظیم رابطه سازنده با خدا، خود، مردم و جهان هستی بوده است. آموزه‌های وحیانی قرآن کریم و روایات معصومان علیهم‌السلام، برای وصول به این هدف مقدس برای بشر نازل شده است. بر اساس آموزه‌های دینی، ادعای سلامت شخصیت بدون ارتباط به منبع وحی درست نیست (موسوی، و متفی فر، ۱۳۹۰، ص ۹۹).

درباره شخصیت با نگرش به متون دینی مفاهیمی اساسی وجود دارد. واژه‌هایی مانند نفس، روح، فطرت و قلب و... از جمله این مفاهیم هستند. به نظر می‌آید قبل از هر چیز، ابتدا باید به بررسی این مفاهیم پرداخت، سپس ارتباط آنها را با یکدیگر بررسی کرد تا بتوان حقیقت شخصیت را دریافت.

۲. تاریخچه

در سال ۱۸۷۹م که علم روان‌شناسی به عنوان یک دانش مستقل پا به عرصه وجود گذاشت، هنوز اهمیت و ضرورت بحث شخصیت روشن نبود و روان‌شناسان با روش آزمایشی به مطالعه فرایندهای روان‌شناختی می‌پرداختند. بنابراین با چنین رویکردی، امکان مطالعه موضوعی پیچیده و چند بعدی مثل شخصیت وجود نداشت. در دهه اول قرن بیستم «رفتارگرایی» توسط واتسون به عنوان رویکردی غالب شکل گرفت. رفتارگرایی، شخصیت را چیزی بیش از تجمع رفتارهای آموخته شده یا نظام‌های عاداتی نمی‌دانست. به موازات این رویکرد و شاید کمی زودتر از اوایل قرن بیستم، اولین گروه از نظریه پردازان شخصیت با عنوان «روان تحلیل گران جدید» به دور از خط فکری روان‌شناسی آزمایشی و با الهام از رویکرد روان‌تحلیلی فروید شکل گرفت. این گروه از نظریه پردازان برخلاف رفتارگرایان هم بر تمامیت انسان و کارکردهای او در دنیای واقعی تأکید کرده و هم به تأثیر نیروهای هشیار و ناهشیار در رفتار اعتقاد داشتند.

بنابراین مطالعات شخصیت تا دهه سوم قرن بیستم در دو سنت جداگانه و با روش‌های متفاوت ادامه داشت تا اینکه از دهه ۱۹۳۰م به بعد تغییرات چشمگیری رخ داد. از نیمه دوم قرن

بیستم جنبش جدیدی به نام جنبش استعدادهای بشری به وجود آمد که حاصل آن شکل‌گیری نیروی سومی در روان‌شناسی شد با عنوان «روان‌شناسی کمال یا روان‌شناسی انسان‌گرایانه». اینها مدعی‌اند که انسان واجد ظرفیت‌های بالقوه زیادی است و سطح مطلوب کمال و رشد شخصیت را فراسوی بهنجاری می‌دانند. آنها براین باورند که تلاش برای تحقق بخشیدن به تمامی استعدادهای بالقوه آدمی امری ضروری است. (استوتزل، ۱۳۶۹)

۳. مفاهیم اساسی شخصیت

۱-۳. نفس در آیات و روایات

کلمه نفس و مشتقات آن ۳۶۷ بار در قرآن کریم به کار رفته و بیشتر برانسان به عنوان یک موجود زنده دلالت دارد و به مفهوم «خود» انسان به کار رفته است (رک: بقره: ۲۳۲). (مالک، و کوکبه، ۱۳۷۸، ص ۵۱) واژه نفس در لغت به معنای شخص، روح، خون، حقیقت شیء، قصد و نیت و... به کار رفته است (فیاضی، ۱۳۸۹، ص ۳۱). نفس در اصطلاح اندیشمندان به فراخور نیازهای علمی آنان و نیز نوع تلقی و دیدگاه ویژه ایشان درباره آن کاربردهای متفاوتی دارد. این واژه در قرآن و روایات نیز کاربردهای گوناگون و معانی متفاوتی دارد.

۱-۳-۱. نفس به معنای جان یا حیات حیوانی: «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ؛ برای نفس چیزی نیست مگر آنکه بمیرد به اذن پروردگار» (آل عمران: ۱۴۵). در این آیه نفس مرادف با جان است.

۱-۳-۲. نفس به معنای روان یا نفس انسانی: «وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ؛ یادآوری کن که نفس آنچه کسب کند بدان گرفتار می‌شود» (انعام: ۷۰). در این آیه نفس همان مجموعه حالات روحی است که خاصیت ادراکی، انفعالی و افعالی دارد و بر مبنای این سه خصوصیت خود را ساخته و شخصیت خود را شکل می‌دهد.

۱-۳-۳. نفس به معنای شخصیت شکل گرفته و متعادل: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ؛ خدا هر کسی را به اندازه توانایی‌اش تکلیف می‌دهد» (بقره: ۲۸۶). در این مرتبه نفسی مطرح است که خود را به مرتبه‌ای از تکامل رسانده است.

۱-۳-۴. نفس به معنای وجدان نفسانی با خود آگاهی: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ؛ هر نفسی و جانی در عالم رنج و سختی مرگ را می‌چشد و در سیر زندگی با خوبی و بدی آزمایش می‌شود و به سوی ما بازگشت می‌کند» (انبیاء: ۳۵). در این آیه

نیز نفس به معنای جان آمده و هم به معنای عامل وجدان و شعور که در نتیجه منش انسانی را بیان می‌کند.

۳-۱-۵. اصل ثابت انسانی و خودآگاهی: «وَنَفْسٍ وَّ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا؛ قسم به نفس و آن که او را متعادل و متکامل آفرید و در او بدکاری و پرهیزکاری الهام کرد» (شمس: ۷-۸). این آیه ناظر به روان انسان است که می‌تواند در مسیر ظهور و فعلیت فطرت حرکت کرده، الهام بگیرد و متکامل شود و یا به بدکاری روی آورد. خلاصه اینکه حالت اکتسابی جذب خیر و یا شر را دارد.

۳-۱-۶. نفس به معنای نفس تعالی نیافته

وَمَا أَتَّبِعُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ.

نفس خودم را تیرئه نمی‌کنم که نفس امرکننده به بدی است مگر اینکه خدا بر من رحمت آورد. به درستی که پروردگار من آمرزنده و مهربان است. (یوسف: ۵۳)

۳-۱-۷. نفس به معنای مضاف الیه یا معنای خودش

در این معنا به خود انسان و غیر آن اشاره شده است که از این معنا برای تأکید استفاده می‌شود. این معنای تأکیدی درباره همه موجودات، حتی خداوند به کار می‌رود.

قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمعَكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.

بگو آنچه در آسمان ها و زمین است از آن کیست؟ بگو از آن خداست که رحمت را بر خویشتن واجب گردانیده است، یقیناً شما را در روز قیامت که در آن هیچ شکی نیست گرد خواهد آورد، خودباختگان کسانی اند که ایمان نمی‌آورند. (انعام: ۱۲)

۳-۱-۸. نفس به معنای شخص انسانی که مرکب از جسم و روح است

«... الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ...؛ آن خدایی که آفریده است شما را از یک نفس»

(نساء: ۱). مراد از نفس در این آیه، شخص است، یعنی حضرت آدم. از جمله احادیثی که درباره نفس بیان شده است می‌توان به حدیث «عن أبي الحسن عليه السلام يقول: ان المرء إذا نام فان روح الحيوان باقية في البدن و الذي يخرج منه روح العقل» (مجلسی، ۱۴۰۳، ۴۳/۶۱)، اشاره کرد.

در مقایسه «نفس» در قرآن با نفس در حدیث، این نکته دیده می‌شود که نفس در قرآن به شخصیت یا «خود» جامع انسان اطلاق شده است. یعنی، از انسانی سخن می‌رود که دارای ابعاد گوناگون فردی، اجتماعی، ظاهری و باطنی است، اما در روایات از نفسی سخن گفته شده است که در خواب از بدن بیرون می‌آید. نفس، مفهومی عام است و می‌توان این واژه را عامل وحدت

بخش رفتار انسان (از نظر روان شناسی) دانست. مفهوم نفس در تعالیم اسلامی نشان می دهد که این مفهوم جامع اصطلاحات و مفاهیم متنوعی است. اصطلاحاتی مانند خود، من، شخصیت، منش و غیره و هر یک از اینها مفاهیمی دارند که واژه نفس در برگیرنده تمامی آن مفاهیم است (مالک، و کوکبه، ۱۳۷۸، ص ۵۱).

نفس به معنی عامل یا نیروی درونی کنترل کننده اعمال، شاهد درونی رویدادها، کل سازمان یافته شخصی، هشیاری، آگاهی، ادراک خود و خود به معنی هویت نیز است. مفهوم خود، عاملی است که به رفتار جهت می دهد. (حاج اسماعیلی، ۱۳۸۹، ۱۵۱-۱۵۲). به طور کلی مفهوم خود یا خویشتن به سه دلیل عمده مورد تأکید قرار گرفته است: نخست اینکه مفهوم خویشتن برای بیان جنبه های سازمان یافته و یکپارچه کنش شخصیت به کار رفته است. دوم اینکه آگاهی از خویشتن نشان دهنده جنبه مهمی از تجربه پدیدارشناختی یا ذهنی انسان است و دلیل سوم اینکه تعداد قابل توجهی از تحقیقات نشان می دهد که چگونگی احساس انسان از خویشتن در بسیاری از موقعیت ها بر رفتار او تأثیر می گذارد (مالک، و کوکبه، ۱۳۷۸، ص ۵۰).

۲-۳. روح در آیات و روایات

واژه های روح، رُوح، ریح، ریحان و مانند آن، سه حرف اصلی «ر-و-ح» است. ریح که در اصل روح بوده و روح مثل باد متحرک است، چون اسم آن از «ریح» (باد) اشتقاق یافته است. روح از نظر اهل لغت دارای همان معانی و مفاهیمی است که قرآن کریم به آنها اشاره کرده است، بنابراین می گویند: روح منشأ و عامل حیات نفس است. آنچه که لغویان در معنای روح ذکر کرده اند سه مورد است:

- عامل حیات بدن؛

- نفس: در زبان عربی کلمه نفس به معنای «بن یک چیز» و یا «حقیقت یک چیز» به کار می رود؛

- نَفَس: روح از نظر لغت در اصل به معنای نَفَس و دویدن است و علت نامیده شدن روح انسان به روح را این می داند که از نظر تحرک و حیات آفرینی و ناپیدا بودن همچون نَفَس و باد است. (حاج اسماعیلی، ۱۴۱/۸۹)

واژه روح و مشتقات آن در قرآن کریم ۲۴ بار ذکر شده است که در کاربردهای گوناگون، ناظر به معنای یکسانی نیستند. با توجه به ظاهر و سیاق آن آیات، کاربرد این واژه در معانی گوناگون روشن می شود.

۳-۲-۱. عامل حیات

پس از اضافه شدن روح به کالبد انسان، روح را به معنای عامل حیات معرفی می‌کنند: «فإذا سوّيته و نفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين» (حجر: ۲۹).

۳-۲-۲. فرشته خاص

در پاره ای از آیات قرآن که واژه روح در آن به کار رفته، مقصود آن فرشته‌ای است که همراه فرشتگان دیگر در شب قدر بر ولی خدا نازل می‌شود: «تنزل الملائكة و الروح فيها بإذن ربهم من كل أمر» (قدر: ۴).

۳-۲-۳. وحی

در پاره ای از آیات قرآن واژه روح به معنای نزول قرآن است: «و كذلك أوحينا إليك روحا من أمرنا... جعلناه نورا» (شوری: ۵۲).

۳-۲-۴. فرشته وحی

در پاره ای از آیات قرآن کریم از فرشته وحی با عنوان روح الامین و روح القدس نام برده شده است: «و أنه لتنزيل رب العالمين نزل به الروح الأمين» (شعراء: ۱۹۳).

۳-۲-۵. روح

در پاره ای از آیات قرآن کریم واژه روح به معنای عام به کار رفته و حقیقت مطلق روح را بیان می‌کند و قابل تطبیق بر مصادیق مختلف آن است: «يسألونك عن الروح قل الروح من أمر ربي» (اسراء: ۸۵). (بهشتی، ۱۳۸۷، ص ۶۸-۷۱) احادیثی که از این طریق بیان شده نیز مانند آیات قرآنی گاهی از «الروح» (با الف و لام) با عنوان «فرشته‌ای بلند مرتبه و بالاتر از فرشتگان» سخن گفته است و گاهی از روحی که در آدم و عیسی نفخ شده و پاره ای از روایات نیز راجع به روح القدس و یا درباره «روح من امره» و «روح منه» است: «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ان الله تبارك و تعالی أحد صمد ليس له جوف و انما الروح خلق من خلقه، نصر و تأييد و قوة يجعله الله في قلوب الرسل و المؤمنين» (مجلسی، ۱۴۰۳، ۲۲۸/۳).

اثبات اینکه انسان دارای دو جنبه است و از دو بعد مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد و اینکه حقیقت اصلی و شخصیت واقعی انسان آن جنبه از وجود او است که غیر از بدن و جسم اوست که در لسان قرآن هنگام افاضه شدن آن به انسان به آن روح اطلاق شده است.

۳-۳. فطرت در آیات و روایات

فطرت واژه‌ای عربی از ماده (ف، ط، ر) است. لفظ «فَطَرَ» در لغت به معنای شکافتن، گشودن شی و ابراز آن، شکافتن از طول، ایجاد و ابداع آفریدن ابتدایی و بدون سابقه، آمده است (ابن منظور، ۱۴۱۶/۱، ۲۵۸). فَطَرَتِ بر وزن فِعْلَةٍ برای بیان حالت فعل و به معنی سرشت، طبیعت و خلقت خاص است (الفیومی، ۱۴۰۵، ص ۴۷۶) و در امور فطری، یعنی آنچه نوع خلقت و آفرینش انسان اقتضای آن را دارد و بین همه انسان‌ها مشترک است، همچنین از آیات قرآن دانسته می‌شود که انسان در آغاز و پیش از قرار گرفتن در شعاع تأثیر عوامل محیطی، ساخت روانی ویژه‌ای دارد که از آن به «فطرت» تعبیر شده است (روم: ۳۰).

لازمه فطرت گرایش به کمال مطلق و احساس نیازمندی و عبودیت نسبت به خداست. هرچه وجود انسان از شدت و وسعت بیشتری برخوردار باشد این نیازمندی بیشتر خواهد بود. یک لیوان بدون آب را با یک اقیانوس بدون آب مقایسه کنید. هردو خالی از آب و نیازمند آب هستند، اما نیازمندی اقیانوس بسیار بیش از نیازمندی لیوان است. در وجودهایی که از قوت و وسعت بیشتری برخوردارند، نیازمندی بیشتری به خدا احساس می‌شود؛ زیرا هستی بیشتری را وابسته به خدا می‌بینند و احتیاج بیشتری را احساس می‌کنند، بنابراین فطریات انسان خدادادی، فراحوانی، قابل تجربه درونی، همگانی و از بدیهی‌ترین بدیهیات است.

واژه «فطر» و مشتقات آن در سوره‌های مختلفی از قرآن به کار رفته است، از جمله واژه فطرت (ر.ک: روم: ۳۰) و فطرکم (ر.ک: اسراء: ۵) که هر دو به معنای ابداع و آفرینش است. قرآن کریم در مورد فطرت چنین می‌گوید:

فَاقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ...

پس روی خود را با گرایش تمام به حق به سوی این دین کن با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. ... (روم: ۳۰)

امام صادق علیه السلام در توضیح این آیه می‌فرماید: «فطرهم جمیعاً علی التوحید؛ خداوند همه را بر فطرت توحید خلق کرده است» (کلینی، ۱۴۰۷، ۱۲/۲). از سوی دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «کل مولود یولد علی الفطره حتی یكون ابواه یهودانه او ینصرانه؛ هر فرزندی بر فطرت متولد می‌شود تا اینکه پدر و مادرش او را یهودی یا مسیحی کنند» (مجلسی، ۱۴۰۳، ۲۸۱/۳). امام باقر علیه السلام در توضیح این روایت چنین فرموده است: «یعنی المعرف بان الله عزوجل خالقه؛ هر نوزادی با این معرفت که خدا خالق و آفریننده اوست، متولد می‌شود» (مجلسی، ۱۴۰۳، ۱۲/۳). آیت الله جوادی آملی درباره فطرت می‌گوید:

فطرت که همان بینش شهودی انسان نسبت به هستی محض و نیز گرایش آگاهانه و کشش شاهدانه و پرستش خاضعانه‌ای نسبت به حضرت اوست، نحوه خاصی از آفرینش است که حقیقت آدمی به آن نحو سرشته شده و جان آدمی به آن شیوه خلق شده است. (جوادی آملی، ۱۳۷۲، ص ۶۹)

روایات متعددی نیز از امامان معصوم علیهم‌السلام درباره مصادیق فطرت الهی بشر نقل شده است. بعضی روایات فطرت را به معرفت تفسیر کرده‌اند. در بعضی دیگر توحید مصداق فطرت شمرده شده است (کلینی، ۱۴۰۷، ص ۱۲-۱۳). از مجموعه آیات و روایات و همچنین تعریف‌هایی که برای فطرت گفته شد، می‌توان دریافت که فطرت نحوه خلقت و وجود انسان است. اموری را می‌توان فطری دانست که آفرینش موجود اقتضای آنها را دارد و دارای چند ویژگی هستند:

- در همه افراد آن نوع یافت می‌شوند، هر چند کیفیت آنها از نظر شدت و ضعف متفاوت است.
- این امور غیراکتسابی هستند، اما تقویت و یادآوری و تنبه و جهت دادن به آنها ممکن است نیاز به تعلیم و تربیت داشته باشد.

- همواره ثابت و زوال ناپذیرند. نه اینکه در برهه‌ای از تاریخ اقتضای خاصی داشته باشند و در برهه‌ای دیگر وجود نداشته باشند و یا اقتضای دیگری داشته باشند.

- امور فطری اگر ارضا نشوند یا با مانعی برخورد کنند، واپس رانده شده و با یکی از مکانیسم‌های دفاعی جبران می‌شوند (عظمت مدارفرد، ۱۳۹۰، ص ۳۰).

امور فطری، قابلیت‌ها و زمینه‌هایی است که در همه نوع بشر عمومیت داشته و تنها اختلاف در کیفیت این خصوصیات و شدت و ضعف آنهاست، اما این اختلاف، خللی به ماهیت انسان وارد نمی‌کند. این خلقت ویژه و فراحوانی را می‌توان درد و بعد ادراکی (معرفتی) و گرایشی مشاهده کرد. در بعد ادراکی انسان دارای دستگاه شناختی و ادراکی ویژه‌ای است که به کمک آن به قیاس و استنتاج می‌پردازد. معلوماتی مانند «کل از جزء بزرگتر است» و «جمع نقیضین محال است»، امور بدیهی و اولی هستند که انسان‌ها بالفطره به آنها علم دارند و بی‌نیاز از استدلال هستند. علم انسان به اولیات و بدیهیات را فطریات گویند؛ زیرا انسان این علم را از جایی کسب نکرده است (عظمت مدارفرد، ۱۳۹۰، ص ۳۰).

در بعد گرایشی نیز وجود یکسری تمایلات فراحوانی عام و مشترک در میان انسان‌ها دلیل دیگری بر وجود سرشت مشترک انسانی است. طلب علم، حقیقت‌جویی، میل به ابداع و خلاقیت، فضیلت‌خواهی، کمال‌طلبی، زیبایی‌طلبی، میل به جاوانگی و میل به پرستش، نمونه‌هایی از این نوع گرایش‌هاست. این گرایش‌ها اصیل و فطری هستند به این معنا که روح هر



انسانی ملازم و همراه با این تمایلات است و این همراهی و ملازمت بر اثر عوامل خارجی و القانات محیط و جامعه و یا تربیت به وجود نیامده است، بلکه خاصیت روح هرانسانی است. هرانسانی به طور ذاتی هر چند در حد بسیار ضعیف و نهفته از این گرایش ها بهره مند است و عوامل خارجی در رشد و شکوفایی و شدت بخشیدن و یا سرکوب کردن و تضعیف آنها دخالت دارند، اما تأثیری در اصل پیدایش و تکوین آنها ندارند.

برخی از دانشمندان و روان شناسان غیرمسلمان نیز کم و بیش متوجه فطرت انسان شده اند. کارل گوستاو یونگ، عوامل مؤثر در رشد روانی انسان را فطری می داند و در کتاب «روان شناسی و دین» می نویسد:

این یک واقعیت است که بعضی افکار [یعنی افکار دینی] تقریباً در همه جا و در همه زمان ها یافت می شوند و حتی می تواند به نحوی خود به خود به وجود آیند، یعنی بدون اینکه از محلی به محلی دیگر سرایت کرده یا از سینه به سینه منتقل شده باشند. این افکار ساخته و پرداخته افراد نیستند. (یونگ، ۱۳۷۰، ص ۱)

گوردون آلپورت به نوعی فطرت کمال مطلق خواهی انسان را قبول دارد (شولتز، ۱۳۶۹، ص ۴۰). ابراهام مزلو و کارل راجرز که دارای نظریه های انسان گرایانه هستند به نیازهای فطری انسان قائل شده اند، همچنین ردولف اتو، دین داری و گرایش به امر قدسی را امری ساختاری و ذاتی می داند که ریشه در سرشت و فطرت آدمی دارد و امری عارضی و صوری و تحمیلی و بیرونی نیست (اتو، ۱۳۸۰، ص ۲۱۸).

۳-۴. قلب در آیات و روایات

واژه قلب بیش از ۱۰۰ بار در قرآن کریم ذکر شده است. در مفهوم شناسی واژه قلب، روشن شد که قلب در لغت به معنای دگرگون کردن، زیرورو کردن، وارونه کردن و گرداندن چیزی است. راغب می گوید: «قلب شیء، گرداندن آن است از وجهی به وجه دیگر مثل: پشت و رو شدن لباس» (راغب، ۱۴۱۲، ص ۶۸۲). قلب در اصطلاح به دو معنا به کار می رود قلب به معنای عضو صنوبری است که در طرف چپ قفسه سینه قرار دارد و کار آن تغییر و دگرگون کردن خون و به جریان انداختن آن در عروق و رساندن آن به تمام سلول های بدن است و به معنی یکی از ابزارهای شناخت و مرکز احساسات و عواطف. واژه قلب در قرآن و روایات به معنای دوم به کار رفته است (مالک، و کوکبه، ۱۳۷۸). در این معنای اخیر دو کارکرد به قلب نسبت داده شده که هر دو جنبه روان شناختی دارد:

۳-۴-۱. کارکرد شناختی قلب

قرآن، «ادراک» اعم از حصولی و حضوری را از شئون قلب دانسته و آن را با تعبیر مختلف و با

استفاده از کلماتی از خانواده عقل، فهم، تدبر و... به کار برده و ادراک و عدم ادراک را به قلب نسبت می دهد (ر.ک: اعراف: ۱۷۹؛ حج: ۴۶؛ محمد: ۲۴).

در برخی احادیث به این مطلب اشاره شده است. چنانچه در گوشه هایی از حدیث معروفی که مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت می کند و به نام «توحید مفضل» شناخته می شود، قلب به صورت عضوی بیان شده که به وسیله عقلی که در آن است تفکر می کند، مدبر جسم انسان و مسلط بر اعضای حسی او است (مجلسی، ۱۴۰۳، ۳/۱۶۳-۱۶۹).

علاوه بر درک حصولی در بعضی آیات، ادراک حضوری نیز به قلب نسبت داده شده یا به صورت سرزنش و توبیخ از آن نفی شده است (حج: ۴۶). در آیه دیگر آمده است: «با زنگار گرفتن دل هاشان از درک حقیقت عاجزند و حقایق در چنین دل هایی منعکس نمی شود» (ر.ک: مطففین: ۳). از این آیات و آیات دیگر این نتیجه به دست می آید که قرآن ادراک کردن اعم از حضوری و حصولی را کار قلب می داند.

۳-۴-۲. کارکرد احساسی و عاطفی قلب

قرآن کریم احساسات باطنی و انفعالاتی مثل ترس، غم و اندوه، هراس، نگرانی و اضطراب، لینت و نرمخویی، حالت خشوع، رأفت و مهربانی، خشم، کینه و حسد و حالات دیگری مثل غفلت و اثم، توجه، انابه، قصد و عمد، اطمینان، سکینه و آرامش، ایمان و تقوی و... (ر.ک: نازعات: ۸؛ توبه: ۱۵) و... را به قلب نسبت داده است.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است:

نعمان بشیر می گوید: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرمود: در بدن آدمی پاره گوشتی است که اگر آن صحیح و سالم باشد، سایر بدن نیز سالم و اگر آن بیمار باشد، سایر بدن نیز بیمار و فاسد خواهد بود و آن قلب است. (ابن بابویه، ۱۳۶۲، ۱/۳۱)

با توجه به امور متنوعی که در قرآن به قلب نسبت داده شده و نیز گستردگی کاربرد واژه قلب به خوبی می توان نتیجه گرفت که قلب را مرادف با عقل یا کانون احساسات و عواطف یا فقط به معنای کانون اراده در نظر گرفتن درست نیست، بلکه همه این کارکردها را باید از آن قلب دانست. (بشیری، ۱۳۹۱، ۵-۳۶)

۳-۴-۳. کاربرد مفهوم قلب در قرآن

اول) عضوی در کنار اعضای دیگر: قلب مانند گوش که وسیله شنیدن و چشم که وسیله دیدن و دهان که وسیله بیان است، وسیله ای برای درک و فهم آمده است. گاه بر آن مهر زده می شود

و گاه با آن تعقل می‌شود. (ر.ک: بقره: ۷؛ انعام: ۴۶؛ اعراف: ۱۷۹) «آیا در زمین گردش نکرده‌اند تا دل‌هایی داشته باشند که با آن بیندیشند...» (حج: ۴۶).

دوم) به معنای عقل و درک: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِّمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» (ق: ۳۷). در این مطالب تذکر و یادآوری است برای آنان که نیروی عقل و درک داشته باشند.

سوم) به معنای جان انسان: «إِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ؛ هنگامی که چشم‌ها از وحشت فرومانده و جان‌ها به لب رسیده بود». (احزاب: ۱۰)

چهارم) به معنای نفس انسان که دارای قدرت عمل و آزادی انتخاب است: گاه ایمان می‌آورد و گاه نیز از پرستش و بندگی سرباز زده، گنه‌کار می‌شود. (ر.ک: بقره: ۲۸۳) قرآن قلبی را که با ایمان و عمل صالح در نزد پروردگار خود حاضر می‌شود «قلب سلیم» و «قلب منیب» می‌نامد. (ر.ک: شعراء: ۸۹).

پنجم) محل نزول وحی: «چرا که او [جبرئیل] به فرمان خدا قرآن را بر قلب تو نازل کرده است» (ر.ک: بقره: ۹۷؛ شعراء: ۱۹۳-۱۹۴).

ششم) به معنای مرکز عواطف، چیزی که مریضی، قساوت، غفلت، کینه، رعب، حسرت، شک، آرامش، خضوع و خشوع و... به آن نسبت داده می‌شود: «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ؛ اگر سنگدل بودی از اطرافت پراکنده می‌شدند». (آل عمران: ۱۵۹)

هفتم) به معنای رأی و نظر: «تَخَسَّبُ لَهُمْ جَمِيعاً وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى؛ آنها را متحد می‌پنداری در حالی که رأی و نظرهای آنها پراکنده است». (حشر: ۱۴؛ بقره: ۱۱۸)

با کنار هم قرار گرفتن برخی از این معانی در قرآن، می‌توان دریافت که مقصود از قلب در تمامی موارد، قلب جسمانی نیست؛ زیرا در هر یک از مفاهیم «اختیار در عمل»، «بودن جایگاهی برای کفر و ایمان»، «محل نزول وحی» و «همچنین جان آدمی به هنگام مرگ»، نمی‌توان معنای قابل توجیهی برای قلب جسمانی قرار گرفته در سمت چپ سینه تصور کرد، بنابراین تنها مفهومی که بتواند جامع آنها باشد همان «روح» انسان است، یعنی بی‌گمان قلب در قرآن به معنای قلب باطنی و روح نیز به کار رفته است.

۴. بحث و نتیجه‌گیری

تعادل جسم و روح در شخصیت انسان نمایانگر توازن در کل هستی است؛ زیرا خداوند هر چیز را در اندازه و به میزان مشخص آفریده است. مسئله تعادل در انسان، منحصر به تعادل بیولوژیک نیست، بلکه کل شخصیت انسان و نیز تعادل جسم و روح را در برمی‌گیرد چنانچه در حدیثی از

پیامبر اکرم ﷺ آمده است که «بهترین امور، میانه روی و پرهیز از افراط و تفریط است».

ساخت اولیه شخصیت انسان همان نفس است. نفس دو ساحت جسمانی و غیرجسمانی دارد. ساحت غیرجسمانی، درون خود یک ساخت روانی اولیه به نام «فطرت» دارد. فطرت نیز از عناصری مثل عقل و قلب بهره مند است. عقل مرکز شناخت و تشخیص درست از نادرست و مانند چراغی روشننگراست که درون قلب را روشن و آن را آماده کنش وری در دو حوزه شناخت و گرایش می کند. ساحت مادی نفس نیز جایگاه غرایز و نیازهای زیستی است و تحت سیطره و حاکمیت نیروهای جهل قرار دارد و آدمی را به سمت لذت های مادی و حیوانی سوق می دهد، بنابراین بین نیروهای عقل و جهل تقابل دائمی است و سلامت انسان در گرو تعامل صحیح عناصر موجود در نفس است؛ یعنی اگر عقل با تربیت درست فرمانروایی مملکت وجود انسان را تصاحب کرده و نیروهای جهل را در اختیار گرفته و پتانسیل موجود در نفس را در ارضای صحیح غریزه به کار بندد، شخصیت به صورت سالم شکل گرفته است. افرادی که به این توانایی و مهارت برسند و مهارت انگیزه های نفسانی را به دست گیرند، شخصیت سالمی خواهند داشت. از آنجا که شخصیت انسان یک کل منسجم و تجزیه ناپذیر است، سلامت روانی کامل وی هنگامی محقق می شود که وحدت و انسجام این سیستم حفظ و همه اجزای آن، یعنی ابعاد زیستی، عاطفی، هیجانی، شناختی، رفتاری، معنوی و اجتماعی آن هماهنگ با یکدیگر عمل کنند.

در رویکرد دینی این وحدت و انسجام با آگاهی و جهت گیری به سمت منبع وحدت بخش و یکپارچگی، یعنی ایمان به خداوند متعال تحقق می یابد. «خدا آگاهی یک ساختار نهفته در درون است که به شخصیت و سیستم روانی، توحید یافتگی و انسجام می بخشد. این روند در جهت توحید، مانند یک اصل حاکم در عالم است و انسان نیز از این قاعده کلی مستثنا نیست.

فهرست منابع

* قرآن

۱. ابن بابویه، محمد (۱۳۶۲)، *الخصال*، قم: جامعه مدرسین.
۲. ابن منظور (۱۴۱۶)، *لسان العرب*، بیروت: مؤسسة التاريخ العربی.
۳. اتو، رودلف (۱۳۸۰)، *مفهوم امر قدسی*، تهران: نقش جهان.
۴. استوتزل، ژان (۱۳۶۹)، *روان شناسی اجتماعی*، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۵. بشیری، ابوالقاسم (۱۳۹۱)، *درآمدی بر نظریه شخصیت بر مبنای اندیشه دینی*، نشریه روان شناسی و دین، ۱۰ (۵)، ۳۶-۵.
۶. بهشتی، محمد (۱۳۸۷)، *مبانی تربیت از دیدگاه قرآن*، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۷. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۲)، *ده مقاله پیرامون مبدا و معاد*، قم: انتشارات الزهرا.
۸. حاج اسماعیلی، محمدرضا، و فقیهی، زهرا (۱۳۸۹)، *شناخت روح و نفس در قرآن و تأثیر آنها بر شخصیت انسان*، فصلنامه علمی-پژوهشی اندیشه نوین دینی، ۲۳ (۶)، ۱۳۳-۱۵۴.

۹. حاضری، علی محمد (۱۳۷۵). مقاله فطرت و شخصیت. مجموعه مقالات نهمین کنفرانس وحدت حوزه و دانشگاه.
۱۰. راغب اصفهانی، حسین (۱۴۱۲). مفردات الفاظ قرآن. بیروت: دارالقلم.
۱۱. شولتس، دوآن (۱۳۶۹). روان شناسی کمال الگوهای شخصیت سالم. تهران: نشر نو.
۱۲. عظمت مدارفرد، فاطمه.. و بدخشان، نعمت الله (۱۳۹۰). بررسی نظریه فطرت از دیدگاه قرآن و ارتباط آن با تربیت. نشریه پژوهش‌های اعتقادی کلامی، (۱)۴، ۵۴-۲۵.
۱۳. الفیومی، احمد (۱۴۰۵). المصباح المنیر. قم: دارالهجره.
۱۴. فیاضی، غلامرضا (۱۳۸۹). علم النفس فلسفی. قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه.
۱۵. کلینی، محمد (۱۴۰۷). اصول کافی. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۶. مالک، ایوب.. و ککبه، فرخ (۱۳۷۸). مفهوم نفس حافظ کلیت و یکپارچگی روان شناختی در انسان. نشریه روش شناسی علوم انسانی، ۲۱، ۴۴-۵۸.
۱۷. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳). بحارالانوار. بیروت: داراحیاء التراث.
۱۸. موسوی فراز، محمدرضا (۱۳۸۱). فطرت خداجویی و نقش آن در تربیت انسان. نشریه رواق اندیشه، ۱۲، ۴۵-۵۴.
۱۹. موسوی، رضا.. و متقی، فر. غلامرضا (۱۳۹۰). شخصیت سالم در اندیشه اسلامی. نشریه اسلام و پژوهش‌های تربیتی، (۲)۳، ۹۹-۱۲۴.
۲۰. هیلگارد، ریتا اتیکسون (۱۳۷۱). زمینه روان شناسی. تهران: انتشارات رشد.
۲۱. یونگ، کارل (۱۳۷۰). روان شناسی و دین. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.